

هُوَ الْعَلِيمُ

شرح حدیث

عَنْوَانِ بَصَرِي

مجلس یکصد و یکم

سید محمد حسن طهرانی

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

و عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

امام صادق علیه السلام می فرماید : فَإِذَا أَكْرَمَ اللَّهُ الْعَبْدَ بِهَذِهِ الثَّلَاثَةِ هَانَ عَلَيْهِ الدُّنْيَا وَ إِبْلِيسُ وَ الْخُلُقُ.

اگر خدای متعال فردی را موفق کند که این سه مطلب در او حاصل بشود، یعنی همه آنچه را که خداوند به او داده است را امانت ببیند؛ یک روزی به او داده شده و روز دیگر از او گرفته خواهد شد. خب این یک واقعیت است دیگر در این کسی نمی تواند شک کند آیا ما می توانیم آنچه را که فعلاً داریم برای ابد نگه داریم؟! ما خودمان را نمی توانیم نگه داریم می خواهیم اموالمان را نگه داریم؟

و هرچه که خداوند در تملک ما قرار داده است همه آن ها عاریه ای است و جنبه استقلالی ندارد. به قول مرحوم آقا که می فرمودند: عاریه را باید به صاحب عاریه برگرداند. او یک روزی داده و یک روز می گیرد و خوشا به حال آن کسی که این مطلب را در همان وقت ادراک کند و احساس کند نه آنکه فرصت بگذرد به هنگامی که بالإجبار می خواهند او را از این تعلقات بکنند آن موقع تازه متوجه بشود که عجب تمام این بیا و بروها، تمام این تعلقات، تمام این خصوصیات، تمام آن جاذبه ها آن چه را که او حقیقت می پنداشت و به خود نسبت می داد تمام این ها همه عاریه بوده است!

یک وقتی در یک مجلسی در مشهد مجلس عقدی بود، من کنار مرحوم آقا نشسته بودم - البته ایشان یک مقدار دورتر بودند، یکی دو، سه صندلی فاصله بود - یک فردی که خیلی نسبت به مسائل مستحدثه حساسیت نشان می داد و خیلی مطلب را بیش از آن چه که بوده تعظیم می کرد و تجلیل می کرد، و خیلی مسأله را از واقعیت خودش در میان افراد بزرگتر می نمود. و دیشب در همین جا عرض کردم که چه بسا بر مرحوم آقا هم اعتراضاتی و کنایه هایی و طعنه هایی داشت، نسبت به عدم دخالت و تدخل در امور. ایشان هم کنار مرحوم آقا نشسته بود و صحبت از این بود که هستند افرادی، ممکن است پیدا بشوند که این ها تالی تلو امام باشند، و مانند امام علیه السلام باشند و اعمالشان و رفتارشان درست همانند امام علیه السلام باشد و فقط فاصله بین این ها و بین امام آن مرتبه عصمت، که خب آن یک مرتبه ای است که خداوند داده است و حالا آن را دیگر نمی شود کاریش کرد و إلا آن را هم از امام علیه السلام می گرفتند. می گفتند: نه، او هم مثل بقیه است نه احتمال دارد باشند و هستند و ما در زمان خودمان می بینیم و خیلی افرادی را می بینیم که این ها به این کیفیت هستند.

صحبت بود بین ایشان و بین آن فرد. مرحوم آقا رو کردند به این گفتند: آخر شما روی چه حسابی موقعیت این افراد را مثل موقعیت امام علیه السلام دارید قلمداد می کنید؟! آخر بر چه اساسی؟! بر چه اساسی؟! چه اساسی؟! آیا شما به معرفت امام رسیده اید؟! به میزان علم امام علیه السلام رسیده اید؟! که امام علیه السلام

در چه مرتبه‌ای از علم و معرفت قرار دارد، به این مسأله توجه کردید؟ گفت: نه آقا نیازی به توجه ندارد، همین نگاه کنید ببینید این مردم چه جور این مردم آمدند و گرویدند و گرایش پیدا کردند، همه بله و تحولاتی بوجود آمده چه شده و چه شده و چه شده است.

ایشان رو کردند و گفتند: آیا شما میزان تمایل و شوق افراد را به فرد ملاک برای مرتبه او می‌دانید؟! - خیلی مسأله، مسأله سخیفی هست ها که یک نفر بیاید و ملاک را و میزان برای مرتبه و موقعیت یک فرد را گرایش توده‌ها قرار بدهد، گرایش افراد قرار بدهد - گفتند: اگر این طور است خواهید دید روزی همین توده‌ای که گرایش دارد یک روزی برخواهد گشت، تا ایشان این حرف را زدند سرش را این شخص پائین انداخت. ملاک در گرایش فرد نیست؛ باید دید که این گرایش و این اقبال بر چه مقدار از فهم و معرفت قرار دارد، آن ملاک است، آن مهم است.

شما الآن یک شکلات دستتان بگیرید، یک آبنبات دستتان بگیرید اولین افرادی که به این آبنبات هجوم می‌آورند بچه‌های سه ساله هستند. امتحان کنید بروید در یک جا، فرض کنید که طبقات مختلفی وجود دارند: از سه ساله از دوساله، همین قدر مزه شیرینی آبنبات به دهانش آمده باشد دیگر، سه ساله، چهارساله، پنج ساله، ده ساله، بیست ساله، پنجاه ساله، شصت ساله، همین طور افراد...، یک آبنبات بردارید دستتان بگیرید، ببینید از میان این جمع چه کسانی دارند می‌آیند؟ می‌بینید بچه سه ساله، چهار ساله، پنج ساله این می‌آید می‌گوید آقا به من زودتر بدهید، آن می‌گوید به من زودتر بدهید، خب شما می‌تقسیم می‌کنید. بعد یک خودنویس دست بگیرید ببیند از میان این جمع چه کسانی می‌آیند؟ می‌بیند ده ساله‌ها، دوازده ساله‌ها، پانزده ساله‌ها این‌ها دارند می‌آیند، بعد فرض کنید یک کتاب دست بگیرید می‌بینید بیست ساله‌ها، بیست و دو ساله‌ها، بیست و پنج ساله‌ها این‌ها دارند می‌آیند. حالا اگر فرض بکنید که یک نفر مثل مرحوم آقا رضوان الله علیه بیاید و جلسه بگذارد و صحبت بگذارد - خب ایشان اگر بخواهد بیاید صحبت کند مثل حرفهای ما را که نمی‌زند، البته یک وقتی خدای نکرده اهانت نباشد. رفقا و دوستان به عیوب و تقصیر ما نگاه نکنند آنها بدنبال مطالب دیگری هستند بنده به حسب خودم دارم می‌گویم، شما بدنبال مطالب دیگری هستید. گر چه خود ما فرسنگ‌ها فاصله داریم. ایشان بلند شوند بیايند - و یک جمعیتی باشد، فرض بکنید که جمعیت ده هزار نفری، یک جمعیت پنجاه هزار نفری. ایشان بنشینند تفسیر آیه نور: **اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِثْلَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ (النور، 35)** کیفیت نزول مراتب فیض پروردگار را در عالم امکان به حسب مراتب خودش بیایند توضیح بدهند، از این صد هزار نفر چند نفر می‌آیند بنشینند؟ ده نفر اگر آمدند، ده نفر به زور، به زور، آن ده نفر هم همان طور که گفتم سه تا از آنها چرت می‌زنند. آقا حال شما خوب است؟ بله، بله آقا بله بله. دارد چرت می‌زند.

این‌ها شوخی نیست ها. این حرف‌هایی که بنده دارم خدمت شما می‌زنم بزنگاه‌های حرکت ما را در این عالم تشکیل می‌دهد که بدانیم مسأله چیست. البته این حرف‌ها چندان هم بی‌تناسب با مطالبی که امروز عرض

می‌کنیم نیست، به مسأله ربط دارد. خودمان هم این مطالب را دیدیم، حس کردیم، تجربه کردیم، لمس کردیم، و متوجه صحت این مطالب شدیم و متوجه نکات ضعف و قوت مطالب مطرح شده شدیم.

این جاذبه و این استقبال را کی داده؟ خدا داده. او هم یک روز می‌گیرد. امروز می‌دهد، فردا می‌گیرد، و این را هم خیال نکنید مربوط به یکی هست دون یکی، نه! این طور نیست. از اوّل همین طور بوده، ما از پیغمبر و امیرالمؤمنین که بالاتر نداریم، ما از سیدالشهدا علیه‌السلام که بالاتر نداریم، از سیدالشهدا علیه‌السلام که بالاتر نداریم. همین امام حسین علیه‌السلام در مدینه که راه می‌رفت خلق عظیمی بدنبالش یابن رسول‌الله، یابن رسول‌الله می‌گفتند، وقتی که حضرت می‌آمد در مسجد مدینه می‌نشست افراد برای اینکه صدای امام حسین علیه‌السلام را بشنوند روی هم دیگر سوار می‌شدند، می‌رفتند آن جلو تا اینکه نزدیکتر بشوند. آن موقع که بلندگو نبود، امام حسین هم که نمی‌توانست داد بزند، امروزه داد زیاد می‌زنند می‌گویند هر چه به امام حسین علیه‌السلام علاقه داری داد بکش! این شده ملاک.

من یک وقتی، همین ایام محرم بود، جایی بودم این تلویزیون یک منبری را نشان می‌داد که داشت صحبت می‌کرد؛ می‌گفت این جوری سینه زنید برای این، این تفنّن است، اگر می‌خواهی عمق علاقه‌ات را به امام حسین علیه‌السلام نشان بدهی باید بلند شوی تقّ توق، لخت شوی، بزنی، فلان تا عمق علاقه را نشان بدهی. خب حالا یکی عمق علاقه را این جور می‌بیند دیگر...

همین امام حسین علیه‌السلام که می‌آید و برای مردم صحبت می‌کند و صدای یابن رسول‌الله، یابن رسول‌الله از آن آخر جمعیت بلند است که خدا خیرت بدهد خدا عوض بدهد که این مطالب را می‌گوید، با همین امام حسین علیه‌السلام شب عاشورا فقط سی نفر آمدند. این استقبال مردم است. یعنی چه؟ همه‌اش هوا، بازی. نزدیکترین افراد به امام حسین علیه‌السلام با او نیامدند؛ فقط گفتند کجا می‌روی؟ در این اوضاع کجا می‌روی؟ در این حال و هوا کجا می‌روی؟ مگر نمی‌دانی اوضاع نامناسب است؟ مگر نمی‌دانی؟ برای چه می‌روی؟ ما نصیحت می‌کنیم بنشین در منزل آرام باش. پس این‌ها همه چیست؟ همه عاریه است.

دوم اینکه: امام علیه‌السلام می‌فرماید: تدبیر خود را به خدا بسپرد، تدبیر امور خود را به خدا بسپرد. بر رسیدن به مسائل دنیوی پافشاری نکند که به هر نحوی و به هر شکلی و به هر قیمتی به این مسأله برسد. اگر می‌خواهد پافشاری کند نسبت به امور اخروی کند نه نسبت به امور دنیوی. این قدر پافشاری نکند. کارش را به خدا بسپارد. امروز این معامله انجام شد خب شد، فردا نشد نشد، پس فردا در معامله ضرر کرد کرد، نه این که حالا ضرر کرد بلند شود بیاید غم و غصه‌اش را برای زن و بچه‌اش ببرد. زن و بچه چه گناهی کردند که باید با قیافه ترشی افتاده جناب آقا برخورد کنند که حالا چه؟ در یک قضیه برخلاف مراد انجام شده است. آنها چه گناهی کرده‌اند؟! انسان وقتی که وارد منزل می‌شود باید با قیافه بشاش با اهل و با عیالش برخورد کند که آنها آلم و ناراحتی را در چهره‌ی او مشاهده نکنند.

انتقال الم و انتقال ناراحتی به محیط منزل موجب از بین رفتن استعدادات و ظرفیت‌ها و امکاناتی

می‌شود که خداوند این ظرفیت و این امکانات و این حساسیت و این ظرافت و این لطافت را در وجود زن و بچه قرار داده و ما نباید با روی تَرش این امکانات را از بین ببریم؛ این‌ها را باید در همان محیط خودشان... به زن و بچه چه مربوط است که شما بیرون چه‌کار کردید، به زن و بچه چه مربوط است که شما بیرون ضرر کردید، به زن و بچه انسان چه مربوط است که ما در بیرون فرض بکنید که چه برخورد نامالایمی داشتیم، به آن‌ها چه ارتباطی دارد. خداوند مسئولیت و تکلیفی را که برای آن‌ها قرار داده این است که محیط منزل را برای تربیت و رشد افراد عائله در آن منزل و رسیدن به آن نقطه مطلوب آماده کنند، آنها وظیفه‌شان این است و باید انجام بدهند و اگر کوتاهی کنند مسئول هستند. از این طرف مرد حق ندارد بیاید هر حرفی را به زنش بزند، مرد حق ندارد هر برخوردی را که در بیرون امروز انجام داده آن برخورد را بیاید بگوید. امروز من با فلان کس برخورد کردم به من این حرف را زد. خب به زن انسان چه مربوط است؟! به زن انسان چه مربوط است؟

زن دارای وجود لطیفی است، دارای وجود ظریفی است و باید آن ظرافت و آن لطافت را در همان مرتبه خود او انسان حفظ کند و الا فردا خدا پدرمان را درمی‌آورد، خیال نکنید ها... قضیه شوخی نیست. یک وظیفه‌ای خدا بر عهده ما گذاشته، یک وظیفه‌ای بر عهده زن و بچه گذاشته، بر عهده زن؛ حالا آن بچه که بجای خود محفوظ، که باید در تحت تربیت ابون، آن حرکت کنند. ما در بیرون به یک مسأله ناگواری برخورد کردیم به زن ما چه مربوط است؟! چه ارتباطی دارد؟! آن دارد در زندگی خودش کار خودش را انجام می‌دهد، دارد محیط را آماده می‌کند. غذایش را دارد درست می‌کند، زندگی را دارد مرتب می‌کند، وسایل راحتی را دارد فراهم می‌کند، مگر گناه کرده است؟! باید جور هر دو را بکشد؟! هم محیط منزل هم مسائل خارجی شوهر، نه این غلط است!

بارها مرحوم آقا به شاگردان خودشان توصیه می‌کردند: کار بیرون را به منزل منتقل نکنید، یعنی چه؟ یعنی مسائلی که در بیرون انجام شده است، این مسائل مال بیرون است. وقتی که وارد منزل می‌شوید تمام مطالبی که در بیرون بوده است پشت در می‌گذارید و خودتان تنها به عنوان یک شوهر وارد منزل می‌شوید، نه به عنوان یک کاسب، نه به عنوان یک واسطه، نه به عنوان یک مدیر، نه به عنوان یک مسئول؛ مدیر و کاسب و مسئول و نظامی و ژاندارم و پاسبان و این حرف‌ها این‌ها مربوط به بیرون است. منزل که پاسبان نمی‌خواهد، منزل که سرهنگ و سرتیپ نمی‌خواهد؛ منزل شوهر می‌خواهد، محیط منزل شوهر بشّاش می‌خواهد، خنده‌رو می‌خواهد، با احساس می‌خواهد.

اگر این‌طور باشد آن وقت آن فضای حاکم بر منزل مسائل خارج از منزل را تحت الشعاع خودش قرار می‌دهد. یعنی آن نفوسی که در منزل به حال آرامش هست...

البته این هم هست بعضی‌ها می‌خواهند کنکاش کنند، خب بیرون چه کار کردی؟ کجا رفتی؟ کجا آمدی؟ نه این خبرها هم نیست. کجا رفتی چیه؟ رفتیم بیرون آمدیم، با کی برخورد کردی؟ به شما چه مربوط است؟ شما در منزل به مسائل منزل پرداز، خدا خیرت بدهد ما هم در حدّ توان خودمان... هر چی جای

خودش را دارد. حالا ما آمدیم این دو تا را قاطی کردیم؛ او آمده پا را از محیط منزل بیرون گذاشته بدنبال ما، ما آمدیم آن مسائل خارج را می‌آوریم در منزل. نشسته‌ایم سر سفره به جای بگو و بخند و... خب چه خبر، ای آقا فلان جا این طور شد، ای آقا آن طور شد، پشت سر ما این را گفتن، نمی‌دانم فلان چیز را کردیم، نمی‌دانم سفته، چک ما نمی‌دانم فلان شد، نمی‌دانم چه و چه، خب زن نمی‌تواند تحمل کند آن ظرافت و لطافتش را خدا برای شنیدن این مطالب قرار نداده است، برای تربیت صحیح بچه قرار داده است، آن وقت می‌گویند آقا چرا محیط متشنج است؟ چرا حال نداریم؟ چرا در منزل این طور هستیم؟ چرا آن طور هستیم؟

تلفن‌هایی که در منزل می‌شود، دلیل ندارد براینکه همه تلفن‌ها مربوط به مسائل باشد. چرا انسان باید تلفن‌ها...، حالا بنده ان شاء الله در فرصت مناسب راجع به مسأله ارتباطات مطالبی را به عرض دوستان می‌رسانم که اصلاً برای چه محیط منزل محیط ارتباطات خارجی انسان است؟ یعنی چه؟ بنده بعضی از افراد را می‌شناسم و خیلی هم آنها را تحسین کردم؛ کسی حق ندارد در محیط منزل راجع به مسائل معاملات و کارها و اشتغال خارجی آنها تلفن کند؛ تا تلفن به او می‌کند: آقا ببخشید فردا در دفتر، حال شما الحمدالله خوب است و فلان این مسائل به جای خود؛ آقا چه کنیم در دفتر، همه هم می‌دانند اگر به منزل تلفن کنند ایشان اجازه صحبت در این‌ها را نمی‌دهد. خب بسیار کار خوب هم می‌کند و فایده هم گرفته است، نتیجه گرفته است.

انسان باید تدبیر امور خود را به خداوند بسپارد، هر چه خداوند برای او مقدر کرده است. و وقتی ما بدانیم که اصل وجود ما در این دنیا عاریه‌ای است آن وقت چگونه ممکن است نسبت به آثار و لوازم این عاریه دیگر حساسیت نشان بدهیم؟! چگونه ممکن است حساسیت نشان بدهیم؟! من که از فردای خودم خبر ندارم؛ الان نشسته‌ام اینجا خب جایمان هم درد نمی‌کند خیال می‌کنیم سالم هستیم، اما واقعاً خبر دارم در درون من، در همین درون آیا واقعاً خبر دارم چه می‌گذرد؟ یک وقت دیدی دو هفته دیگر صدایش در آمد. خبر نداریم.

وجود خود ما وجود ظاهری خود ما این وجود وجود عاریه‌ای است، آن وقت ما داریم می‌آئیم به آن آثار و لوازم و حواشی مسأله توجه می‌کنیم. امام علیه‌السلام می‌فرماید: تدبیر خود را در این دنیا به خدا بسپار. در عین این که داری به وظیفه عمل می‌کنی، در عین این که داری طبق آن راه می‌روی تدبیر را به خدا بسپار؛ خدا هر چه برای تو مقدر می‌کند به همان کیفیت عمل کن و به همان کیفیت باش. اگر ما مقصود را در این دنیا گذران زندگی برای تحصیل رضای او قرار بدهیم دیگر این قضیه بر ما آسان خواهد شد.

مطلب سوم اینکه: اشتغال انسان به اوامر و به نواهی پروردگار باشد؛ خداوند در اینجا چه گفته. خدا در اینجا چه گفته، از خودمان اضافه نکنیم، کم نکنیم، قاطی نکنیم، توجیه نکنیم، تأویل نکنیم، منظور پیغمبر این است، منظور پیغمبر آن است، هان؟ جمله اشتغال، همانی که هست. وقتی می‌گویند این، همین این تمام شد. وقتی می‌گویند آن همان، تمام شد. امر و نهی را ما به خدای متعال بسپاریم نه اینکه به نفس خود و به توجیهات و تسویلات نفس خود بسپاریم، به تعبیرات خود بسپاریم. در تکالیفی که خداوند برای ما مقدر کرده

پیش فرض نداشته باشیم؛ اوّل با پیش فرض...، بعد بیاییم ببینیم حالا چه گفته است.

بعد از زمان مرحوم آقا رضوان الله علیه یک مطالبی پیدا شد؛ یک دفعه چند نفرخواستند با ما ملاقات کنند گفتیم بفرمایید. وقتی که وارد شدند رو کردم به آن‌ها گفتم: با پیش فرض آمدید اینجا با من ملاقات کنید یا بدون پیش فرض؟ گفتند: بدون پیش فرض. گفتم بفرمایید. گفتند: آیا می‌توانیم صدای شما را ضبط کنیم؟ گفتم: صبر کن مگر نگرانی من بدون پیش فرض آدم برای چه می‌خواهی صدا را ضبط کنی؟ می‌خواهی ضبط کنی بلند شوی بیرون...؟ تو آمدی اینجا حرف را بفهمی برای چه می‌خواهی صدا را ضبط کنی؟ حالا ضبط کن من کاری ندارم، ما صحبت مخفی و این‌ها نداریم. ولی مگر شما نگفتید ما بدون پیش فرض آمدیم. پس این یک هیچ، حالا شروع کن. شروع کردیم به صحبت، در بین صحبت گفتم: نظر شما راجع به این قضیه چیست؟ گفتند: می‌خواهیم نظر شما را بدانیم. گفتم: دو هیچ، من دارم از شما سؤال می‌کنم می‌ترسی حرفت را بزنی خب بگو، بگو دیگر. شما می‌گویید این مسأله، من می‌گویم من دارم از شما سؤال می‌کنم؛ شما نسبت به این قضیه چه نظری دارید نمی‌خواهی بگویی؟ می‌خواهی مچت باز نشود هیچی قضیه تمام شد.

برای خودمان پیش فرض نداشته باشیم. اگر با پیش فرض آمدیم در یک جا به نتیجه نمی‌رسیم؛ چون این ذهن پر است، این مغز پر است، برای خودش ساختمان را ساخته است. حداقل اگر ساختمان را هم نساخته باشد همان محیطی را که مساحتی را که آماده کرده است، همان خودش نشان می‌دهد چه نقشه‌ای را باید در این زمینه و در این گستره پیاده کرد.

مرحوم آقا رضوان الله علیه وقتی که می‌رفتند پیش آقای حدّاد - این مطالبی که من می‌گویم مشاهدات خودم هست که دارم می‌گویم ها - بدون پیش فرض می‌رفتند، می‌رفتند آنجا مشخص است دیگر از طریق نگاه کردن مشخص است از طریق گوش دادن مشخص است از طریق توجه کردن مشخص است، وقتی که پیش فرض رفت کنار هر چه او می‌گوید خالص می‌آید و در اینجا می‌نشیند، موج بر نمی‌دارد، هان قشنگ این فرکانس می‌آید می‌رود در قلب می‌نشیند. دیگر این طرفی نمی‌چرخد دور بزند برود در حال از توی حیاط برگردد که هزار آفت در این وسط به آن بخورد. نه، همین که می‌گوید می‌آید و می‌نشیند و تثبیت می‌شود، آن می‌شود تثبیت و به عنوان اصل، آن قرار می‌گیرد، واقع می‌شود.

اما در همان وقت که مرحوم آقا در یک همچنین وضعیتی بودند - بنده خود شاهد بودم - افراد دیگری می‌آمدند و در اینجا می‌نشستند و منتظر بودند ایشان وقتی که صحبت می‌کند یک مطلبی می‌گوید به یک نحوی قضیه این طرف و آن طرف برود که در نهایت این شخص مطرح بشود. آن را هم با چشم خودمان دیدیم. آن استفاده نمی‌تواند بکند او هم خوب بلد است سر را کلاه بگذارد: همچنین کلاهی می‌گذارد که تا پا می‌رسد. اصلاً نمی‌داند از کجا خورد، اصلاً نمی‌داند از کجا رفت. بارها مرحوم آقای حدّاد می‌فرمودند: بعضی‌ها می‌آیند اینجا خیال می‌کنند ما نمی‌فهمیم بعد یک شعر مثوی را می‌خوانند:

داند و خر را همی راند خموش بر رخت خندد برای روی پوش

یک خنده‌ای هم می‌کند و آن هم دیگر بله، هیچ وقت اخم نمی‌کندها، آهان این خنده همان کلاهی است که می‌آید تا پا، ولی او نه، او می‌آید می‌نشیند گاهی اوقات اخم می‌شوند، گاهی اوقات خنده می‌بیند، گاهی اوقات تبسم می‌بیند، گاهی اوقات دعوا می‌بیند. همه را درست می‌بیند، همه را صحیح می‌بیند. وقتی این طور است این نفس شروع می‌کند به تربیت شدن، عوض می‌شود، عوض می‌شود، عوض می‌شود، هی می‌رود عوض می‌شود. هی می‌رود عوض می‌شود چون صاف است می‌گیرد؛ ولو او آن طرف باشد، او آن طرف باشد می‌گیرد.

و جُمْلَةُ إِشْتِغَالِهِ فِيمَا أَمَرَهُ تَعَالَى بِهِ وَ نَهَاهُ عَنْهُ، اشتغالش به این باشد. همانی باشد که بگیرد فِيمَا أَمَرَهُ تَعَالَى در آنچه را که خدا به او امر کرده بعد امام علیه‌السلام می‌فرماید: خب مطلبی را که تا اینجا رسیدیم اگر خداوند بنده‌ای را توفیق داد و این سه مطلب را نصیب او کرد هَانَ عَلَيْهِ الدُّنْيَا دیگر دنیا بر او سبک خواهد شد، دنیا بر او گذرا خواهد شد، دنیا بر او ثقیل نخواهد شد؛ و ابلیس، ابلیس هم بر او سبک و سهل خواهد شد همین ابلیسی که وقتی می‌گویند بدن همه ما شروع می‌کند به لرزیدن! آقا از دست شیطان چه کنیم، از دست شیطان چه کنیم؟ آقا شیطان گولمان زد؛ نه آقا جان خودت خودت را گول زدی، بیچاره تقصیر شیطان نینداز. به ما نامه می‌دهند: آقا چه کار کنیم شیطان گولمان نزند؟ می‌گویم چطور در فلان جا شیطان گولت نزد، در فلان قضیه گولت نزد؟ هَانَ؟ هَانَ عَلَيْهِ ابْلِيس. ابلیس بر او سهل خواهد شد، وَالْخَلْقُ و همین طور مردم، دیگر مردم نمی‌توانند آراء خودشان را بر این شخص تحمیل کنند و این شخص را در تحت مهمیز و سیطره افکار و اعتبارات و تخیلات خودشان در بیاورند دیگر نمی‌توانند.

در جلسات گذشته راجع به مسأله ابلیس صحبت‌هایی خدمت دوستان شد. صحبت به اینجا رسید که ابلیس کیست؟ و چه حقیقتی دارد؟ و برای چه خداوند او را خلق کرده است؟ این نکته سوّم ظاهراً تا آنجایی که به نظرم می‌رسد نگفته ماند، که عَلَتْ خَلْقَ ابْلِيس چیست؟ در آیه شریفه می‌فرماید: **يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمُ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا (الأعراف، 27)** ای بنی آدم شیطان شما را به فتنه نیندازد، فتنه یعنی امتحان، امتحانی که در آن امتحان انسان رد می‌شود؛ این را می‌گویند فتنه.

وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً (الأنفال، 25) پرهیزید، نگران باشید، برحذر باشید از آن فتنه و امتحانی که فقط افراد فاسد و فاسق و ظالم شما را نگیرد شما را هم در خود هضم می‌کند. چون بعضی از ابتلائات جنبه عمومی دارد.

لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ شیطان شما را به امتحان مردودی نیندازد **كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمُ مِنَ الْجَنَّةِ** همان طوری که این بلا را سر پدر و مادرتان آورد. سر آدم و حوا، رفت سراغ آن‌ها سرشان را شیره مالید، بیایید از این گندم بخورید، در این گندم چه خواصی هست، ویتامین B دارد، ویتامین A دارد، نمی‌دانم نشاسته دارد، کالری دارد، بیایید از این گندم بخورید، دنیاتان آباد خواهد شد. نگاه کنید ببینید چه افراد می‌آیند دور شما جمع می‌شوند عکستان را اینور و آنور می‌زنند، از این حرف‌ها زدیم دیگر، آن طرف زدیم دیگر، رفقا بهتر از ما نسبت به این

مسائل اطلاع دارند. ما اطلاعمان را باید از این‌ها بگیریم دیگر، بیایید دیگر هان. آمد این‌ها را به فتنه انداخت، به امتحان انداخت، زینت داد، جلوه داد، آثار گندم و خوردن گندم یعنی تعلق به این دنیا، آمد برای این‌ها جوری زینت داد که قوای عقلانی و درآکه آن‌ها را تحت تسخیر تخیلات و اعتبارات در آورد، یعنی عقل رفت کنار، وقتی عقل رفت کنار هم اسلام می‌رود کنار، هم تشیع می‌رود کنار، هم سلوک می‌رود کنار، اول عقل بعد اسلام.

یک روایت بسیار عجیبی است، خیلی روایت عجیبی است که این را مرحوم آقا نمی‌دانم در کدام کتابشان آورده‌اند خیال می‌کنم در قسمت الله شناسی باشد، ظاهراً این‌طور است. روایت عجیبی است که امام علیه‌السلام می‌فرمایند: وقتی که خداوند حضرت آدم را خلق کرد جبرائیل آمد و سه چیز را به حضرت آدم پیشنهاد کرد که خدای متعال می‌گوید از این سه چیز یکی را انتخاب کن - یعنی در وجود خودت یکی از این سه چیز را انتخاب کن - یکی عقل و یکی دین و سوم حیا - حیا یعنی یک حالت شرمندگی و احساس ندامت و احساس ادراک مبانی فرهنگی و انسانیّت، اصول انسانیّت در وجود خود، این را می‌گویند حیا - یکی از این سه تا را انتخاب کن، یکی را انتخاب کن دوتایش را من برمی‌دارم می‌برم بالا، خدا سه تا نگفته.

حضرت آدم نشست به فکر کردن، خب خدا این که می‌گوید عقل را انتخاب کن یا دین یا حیا را، حضرت آدم با چه نیرویی شروع کرد به فکر کردن؟ با عقلش. پس خدا این را داده بوده، این را یادمان نرود. چون اگر عقل نداشت که فکر نمی‌کرد، دیدید خیلی‌ها هستند، الحمدلله کم هم نیستند، اول یک کاری انجام می‌دهند بعد فکر می‌کنند. این زمانه که دیگر ظاهراً بله... شاید کم باشند افرادی که اول فکر کنند بعد عمل، اول... یا عقل یا دین، تدین، تدین به مبانی، به مبانی الهی، تدین به احکام، تدین به معارف و سوم هم حیا و شرم، شرم و حیا، حضرت آدم آمد دید نه، از این سه تا عقل از همه‌اش بهتر است، آمد عقل را انتخاب کرد. وقتی عقل را انتخاب کرد، منتظر شد آن دو بروند دیگر، هم دین برود پی کارش، هم شرم برود، دید نه آن‌ها ایستادند، جبرائیل گفتش که بلند شوید بیایید برویم، این یکی را انتخاب کرده است، شما دوتا دیگر باید برگردید سرجایتان، آن‌ها به جبرائیل گفتند نه تو اشتباه می‌کنی خدا به ما گفته، تو نمی‌دانی، هر جا که عقل باشد شما دوتا هم باشید، ما هم همین‌جا هستیم. متوجه شدید.

مکتبی که عقل ندارد نه دین دارد و نه حیا دارد و دینی که عقل ندارد، نه حیا دارد و نه دین دارد، اول عقل.

دیشب در اینجا عرض کردم که امام صادق علیه‌السلام قبل از تشیع و قبل از اسلام آمده عقل ما را تکمیل کند، عقل ما را درست کند، عقل ما را تصحیح کند، وقتی عقل درست شد خودمان اصلاً دنبال امام صادق می‌رویم دیگر دنبال ابوحنیفه نمی‌رویم، دیگر دنبال ابوحنیفه نمی‌رویم.

بیاید همین‌الآن نگاه کنید، همین‌الآن نگاه کنید این‌هایی که دنبال ابوحنیفه هستند، این‌هایی که دنبال احمد حنبل هستند، این‌هایی که دنبال مذاهب دیگر هستند، نگاه به عقلشان کنید، خودشان دارند از درون

منفجر می شوند، می بینند نمی توانند با واقعیات برخورد کنند، با واقعیات نمی توانند برخورد کنند.

در همین امسال که ما مشرف بودیم یک شب در مسجدالنبی یک جوانی بود بسیار جوان خوشرویی بود. از او خوشم آمد، احساس کردم شاید تعصب نداشته باشد، آمد و... یک شخصی پشت سر ما از همین علمای اهل تسنن داشت صحبت می کرد، این هم داشت گوش می داد، وقتی که این مطلب را گفت، من به او گفتم: شما مطلب ایشان را قبول داری؟ گفت: چطور مگر؟ گفتم: من نسبت به مطلب ایشان ایراد دارم. گفت: بیا بگو، گفتم پس برویم کنار. بلندش کردیم رفتیم یک کنار که صدایش نیاید. گفت: چه ایرادی دارد؟ گفتم: از اول یک سؤال از تو می کنم؛ آیا شما آن قدر آزادی و آن قدر حریت داری که مطلب به هر جای رسید پا به پای من بیای یا نه؟ یک فکری کرد و گفت باشد. گفتم: قول می دهی؟ گفت: باشد. گفتم: راجع به یک مسأله، گفتم این مطلبی که ایشان گفتند ایرادش این است، در فلان کتاب هم هست. گفت: من گمان نمی کنم. گفتم بلند شویم برویم کتابخانه مدینه (مکتبه المدینه) گفت: نه، من حرف شما را قبول می کنم، این قدر محکم داری صحبت می کنی من چیزی نمی گویم. بعد آمدیم شروع کردیم به صحبت، رسید به یک جا، رسید به یک جا که باید دست از همه مطالب بردارد، یعنی تسنن را کنار بگذارد، گفتم: قول دادی، مگر اول قول ندادی؟ گفتم: من تا هر جا برسیم، شما هم تا هر جا برسی، ما هیچ وقت نمی بندیم، نشست فکر کرد و گفت: گر چه من می دانم این مطلب شما حق است و درست هست و این مسیر... ولی شما به من یک مهلتی بدهید تا من بتوانم خودم را اقناع کنم، راضی کنم برای پذیرش.

ببینید! یعنی آن قدر این مطالب... نفس آمده و بسته که با این که می داند ولی در عین حال نمی تواند این مسأله را بپذیرد، نیاز به زمان دارد، این برای چیست؟ این هنوز عقلش را به کار نگرفته است عقل می گوید چه؟ می گوید برو آقا، تا هر جا که عقل اجازه می دهد برو جلو، حد و مرز ندارد، برسیم تا اینجا، از اینجا به بعد دیگر نباید صحبت کنی برسیم به اینجا... نه، امام صادق می فرماید: بیا پیش من تا هر جا که می خواهی بپرس، بپرس، از هر چیزی که می خواهی بپرس، در هر جا که می خواهی بپرس، هیچ خط قرمزی من برای تو قرار نمی دهم. اینجا است که امام صادق می شود امام معصوم، می شود امام معصوم، در مکتب امام معصوم خط قرمز قرار ندارد. این مکتب آن وقت می شود مکتب زنده، این مکتب می شود مکتبی که می تواند پاسخگوی نیازهای هر عصر و هر زمان باشد، پاسخگو باشد. این مکتبی است که می تواند جواب بدهد، چرا؟ چون این مکتب با فطرت و با وجدان انسان سر و کار دارد نه با اعتبارات و با تخیلات پیش فرض شده.

من به شما بگویم که بیایید اینجا صحبت های مرا بشنوید اما حق اعتراض به مطالب مرا ندارید. این چیست؟ پیش فرض است. شما می گوید چرا نداریم؟ شما که هستید که ما نداریم؟ پسر علامه هستید برای خودتان باشید خیلی محترم، احترامتان را هم نگه می داریم، به خاطر مرحوم آقا. ولی چرا؟ چرا صحبتی که شما می کنید ما نباید اعتراض کنیم؟ چرا؟ یا اعتراض کنیم به جواب و پاسخ به یک حدی که من نتوانم جواب بدهم، بگویم سؤال و جواب دیگر در اینجا باید قطع بشود چرا؟ روی چه حسابی؟ این حد و مرز را که قرار

داده؟ خب اگر قرار باشد این حدّ و مرز وجود داشته باشد، هر که در محدوده خودش حدّ و مرز دارد، پس بنابراین ما یک اجتماعی هستیم با حدود و مرزهای خودمان، این که فائده‌ای ندارد؛ ما آمدیم اینجا که مرز را برداریم، حدّ را برداریم. گوینده به نوبه خود و شنونده به نوبه خود هر دو حدّ را برمی‌دارند؛ یعنی هر دو در هم باید فرو بروند و تداخل کنند و آراء صحیح‌تر را هر کدام بهتر می‌دانند، باید مطرح کنند. تصوّر نکنید... اگر من در اینجا صحبتی می‌کنم، رفقا اگر مطلبی به نظرشان می‌رسد بنویسند و به من بگویند که آقا در جلسه بعد بیا تصحیح کن، در جلسه بعد بیا مطلب را تغییر بده، مطلبی که این‌طور فهمیده شده است به این کیفیت نبوده، باید به این کیفیت باشد.

همین دیشب یک مطلبی اتّفاق افتاد که من گفتم این مسأله را توضیح می‌دهم و آنچه که مورد نظر من بود خدمت شما عرض می‌کنم. رفقا نوار دیشب را گوش بدهند در مطلب دیشب که در اینجا در جلسه مخدّرات بود بنده این را گفتم نظر مرحوم آقا در جلسات عید و وفات، چه سیّدالشّهداء چه غیر سیّدالشّهداء، بر این بوده است که سخنگو باید معمم باشد نه غیر معمم و الآن هم این مطلب را می‌گویم. ذاکر اوّل باید صحبت کند و ذکر مصیبت کند، حالا عید باشد مدحی کند، جلسه وفاتی باشد و شهادتی باشد باید ذکر مصیبت کند و بعد منبری معمم باید برود و صحبت کند. این نظر مرحوم آقا بوده و بنده هم همین نظر را، همین مطلب را می‌گویم. در جلسه باید رعایت شوون شخصیت جلسه که امام علیه‌السّلام است بشود، هر چه گفتن و در جلسه عید هر حرفی گفتن و هر شعری خواندن و هر مطلبی گفتن و به عنوان عید و هر چرندی را آمدن گفتن....

یک وقت خدمت رفقا در همان سابق عرض کردم، یک جلسه‌ای را بنده، البته ندیدم تماشا می‌کردم که در منزل بعضی از رفقا بود، روز سیزده رجب تولّد، میلاد امیرالمؤمنین علیه‌السّلام آن نوارش را آورده بودند ما را برده بودند تماشا کنیم، آن آقای ذاکر، آن آقای مدّاح که فرد ظاهراً معروفی هم هست - حالا بنده اسمش را نمی‌دانم چیست، حالا به عنوان همان که عرض کردم - می‌گفت هر چه علی را دوست داری این‌طوری بگو، هر چه علی را دوست داری، آن هم شروع کرده بود حالا مثلاً ارادت و ولایت خودش را به امیرالمؤمنین علیه‌السّلام ابراز کردن:

از بس که خدا عشق به حیدر دارد انگار نه انگار که پیمبر دارد

آخر مردک بی‌شعور خجالت بکش. امیرالمؤمنین علیه‌السّلام تمام فخرش این بود که می‌گفت: اَنَا عَبْدٌ مِنْ عَبِيدِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، من بنده‌ای از بندگان پیغمبر هستم. از بس که خدا عشق به حیدر دارد، انگار نه انگار پیمبر دارد. آن وقت بعد هم همه کیف می‌کنند، به‌به چه شعر قشنگی است. خب بله، آن‌هایی که در آنجا نشستند همین قدر می‌فهمند و این‌ها همان‌هایی بودند که آمدند مشهد به منزل مرحوم آقا و به مرحوم آقا ایراد و اعتراض کردند که چرا شما این‌طور هستید؟ چرا مراعات این است؟ همین‌ها بودند؛ یک یک افرادشان را هم می‌شناسم. بنشینند و دست بزنند و کف بزنند و فلان بکنند که امروز حق مجلس ادا شد. بله ببینید چه شعر

قشنگی و به هم می گفتند: از بس که خدا عشق به حیدر دارد، انگار نه انگار پیمبر دارد.

خریت هم یک حدی دارد آقاجان تا کی انسان این قدر الاغ؟ که بیاید با مبانی مهم و اصیل دین این طور بازی کند، این طور بیاید مسخره کند. اشعاری را که انتخاب می کنند... الان در این هیئات که خب شما دارید می بینید، کیفیت هیئاتی که الان وجود دارد، به هر ترفندی و به هر شکلی و به هر نوعی به هر مسلک خلافی برای جلب توجه افراد متشبث می شوند و به هر نوعی و به هر شعری و به هر مطلب چرندی متشبث می شوند، به صرف اینکه حالا این، این طوری می خواند این سبک را عوض کرده این جوری می خواند، مگر تئاتر است؟! مگر مصیبت امام حسین علیه السلام تئاتر است؟! این خیمه شب بازی است. بعضی ها هم که وقتی بلندگو گیرشان بیاید چنان نعره می کشند که پرده صماغ انسان سه تکه می شود. آقا جان همه صدایت را دارند می شنوند، یک اتاق سه در چهار که نعره کشیدن ندارد، همه صدایت را دارند می شنوند؛ قشنگ، مؤدب عین آدم... نمی توانی روضه نخوان، عین آدم برو دو تا شعر قشنگ، درست از یک آدم حسابی مثل مرحوم کمپانی، مثل فؤاد، مثل نیر، اینگونه افراد انتخاب کن، موقعیت و شخصیت امام حسین علیه السلام را بدان چیست. حضرت را می آورند در سطح یک بچه سوسول چهار راه و خیابان که بلند شده...

یک دفعه ما رفته بودیم در یک جا - نمی دانم چند سال پیش بود، حدود هشت سال نه سال پیش بود - ما شب از جلسه عصر جمعه می خواستیم برگردیم به قم، رفقا گفتند که - چند نفر از رفقا خدا حفظشان کند - آقا شما می خواهید بروید الان شب می شود دیر می رسید و گرسنه هستید و فلان، گفتند برویم یک جا شام بخوریم بعد بروید. گفتیم: بفرمایید برویم. - نمی دانم بعضی ها که در این مجلس هستند در آن شب یا بودند یا نبودند، - ما رفتیم در یک جا نمی دانم ما را کجا بردند، اسم خیابانش را نمی دانم. ما هم وارد شدیم دیدیم یک سالنی هست و... شب شنبه هم بود. این سالن دو تکه داشت، دو تکه، یک تکه اش چراغ را خاموش کرده بودند. معلوم بود مجلس ترحیم و طلب مغفرت بود، حالا امروزه می گویند بزرگداشت، مجلس بزرگداشت، که از آن الفاظ باطل و چیزی که معنی بزرگداشت است، بزرگداشت چیست آقا جان؟ مجلس ترحیم، البته نه اینجایی که ما رفتیم ها این همان بزرگداشت بوده. مجلس ترحیم و طلب مغفرت؛ آن بیچاره ای که الان رفته آنجا ببینید نیاز به بزرگداشت دارد یا نیاز به مغفرت دارد؟ بروید از او سؤال کنید.

آن وقت یک تکه چراغ را خاموش کرده بودند، فقط یک سنی بود و نمی دانم چه بود. ما که نگاه نمی کردیم چون خیلی عالی بود اصلاً بله خیلی یک وضعیتی... ما فقط آن آقا را از لای پرده می دیدیم که دارد - بله یک جوانی بود - فارسی می خواند، ترکی می خواند، نمی دانم چه می خواند. ایشان نیم ساعت ذکر مصیبتش این بود که: ای داد بی داد، دختر تو فرنگیس در آمریکا است تو مردی او از مرگ تو اطلاع پیدا نکرده است. این ذکر مصیبت این آقا در مجلس بود. گفتم بله دیگر مجلسی که در آنجا تشکیل بشود و بزرگداشت باشد و برای این آقا همین است، ذکر مصیبت فرنگیس تو آمریکا بود؛ آی بمیرم برایت سر [مرگ] بابایت نبود، نمی دانم کجا بودی بابایت در بیمارستان... هی فرنگیس فرنگیس می کرد. نمی دانم این شده بود

مجلس چه؟ نیم ساعت، نیم ساعت ایشان... بعد هم آخرش بخاطر به اصطلاح خالی نبودن عریضه دو دقیقه یک یا علی گرفت و مجلس را تمام کرد و آن هم به یک پول و نوای خودش رسید و رفت. این شد ذکر مصیبت و مجلس ترحیم و مجلس بزرگداشت. خب این هم هست، خب این با آن کلیسا چه فرقی می‌کند؟! با آن کلیسا چه فرقی می‌کند؟! با آن‌هایی که می‌آیند... حالا آن‌ها بالاخره یک آداب خاص به خودشان را دارند.

باید در مجلس امام حسین علیه‌السلام متانت، آرامش، سنگینی و وقار باشد. من نمی‌گویم سینه‌زنی نباشد سینه زنی هم باید باشد. اما اینکه انسان فرض بکنید بیاید و به هر کیفیتی، داد بکشد و نعره بکشد و هر چه حسین را بیشتر دوست داری صدایت را بلندتر بکن و نمی‌دانم فرض بکنید که هر شعری بخواند، هر چه بخواند، این حرف‌ها نیست آقا جان، امام حسین علیه‌السلام نیاز به این حرف‌ها ندارد. بخواهی عمق ولایت خودت را برسانی باید لباس‌ها را در بیاوری لخت سینه بزنی؛ نه آقا حرام است یعنی چه؟ اگر نامحرم، زن بدن مرد را ببیند حرام است. الآن در بیرون نوارهایی را می‌فروشدند که مردها دارند لخت سینه می‌زنند. آن وقت زن و مرد این چیزها را می‌خرند. تمام اینها حرام است. نگاه کردن به بدن مرد برای زن حرام است، همان‌طوری که نگاه کردن به بدن زن برای مرد حرام است هیچ فرقی هم نمی‌کند، هیچ تفاوتی ندارد، حالا مجلس امام حسین علیه‌السلام این مسائل را تمام می‌کند؟ نخیر این حرف‌ها نیست، مسائل این طور نیست، آدم بلند شود داد بکشد، فلان بکند، این‌ها نشان دادن ولایت نیست.

در همان وقتی که ما به سفر عتبات عالیات مشرف شدیم در همان موقع، خب رفقای ما افرادی بودند که می‌آمدند، می‌رفتند، قشنگ، مؤدب در را می‌بوسیدند، زمین را می‌بوسیدند، عتبه را می‌بوسیدند، خود من می‌گفتم ببوسید، می‌بوسیدند، بلند می‌شدند می‌رفتند دعا می‌خواندند، زیارت‌نامه می‌خواندند، نماز می‌خواندند می‌آمدند کنار می‌نشستند؛ اصلاً تمام آن مأمورین عراقی همه تعجب می‌کردند، می‌گفتند: آقا شما که هستید از کجا آمدید ما تا به حال ندیدیم، این جور افراد را ندیدیم، این‌ها از ایران می‌آیند داد می‌زنند، فریاد می‌کنند، چه کار می‌کنند، خود آن مأمور به من می‌گفت. یکی آنجا بود اصلاً بساطی درست کرده بود در حرم امام حسین علیه‌السلام، یک بساطی درست کرده بود، یک معرکه‌ای گرفته بود، گفت: همین آقا را می‌بینی که این جور دارد...، صبح نماز صبحش قضا می‌شود ما می‌رویم این را برای نماز بیدار می‌کنیم، همین آقا...، این آقای مأمور بعثی عراق فهمیده. آن وقت او چه می‌گوید؟ او می‌گوید شما عاشق امام حسین هستید؟ شما ولایت امام حسین علیه‌السلام را دارید؟ تو نماز صبحت دارد قضا می‌شود آن وقت آمدی اینجا داری عربده می‌کشی؟ بیایید بروید قتلگاه، نشانتان بدهم، بیایید فلان... تو نمی‌خواهد نشان بدهی، تو بلند شو نمازت را بخوان قضا نشود. این‌ها چیست؟ همه عوام زدگی است.

امام حسین علیه‌السلام عربده‌کش نمی‌خواهد، آدم می‌خواهد، عاقل می‌خواهد، متین می‌خواهد، سنگین می‌خواهد، وزین می‌خواهد، با اخلاق می‌خواهد، با ادب می‌خواهد، با فرهنگ می‌خواهد، امام حسین

علیه السلام این جور افراد می خواهد. شما نگاه به واقعه عاشورا بکنید، از اوّل تا آخر واقعه روز عاشورا همه ادب، متانت...، تنها چیزی که در واقعه عاشورا نیست احساسات است، احساسات در این قضیه (اصلاً)... اگر احساسات باشد دیگر عاشورا، عاشورا نیست. از اوّل تا آخر قضایای عاشورا یکی یکی بیایید نگاه کنید از آن اوّل تمام این قضایای عاشورا همه بر اساس عقل است و اصلاً احساسات در اینجا وجود ندارد.

امام حسین علیه السلام یکی یکی رفتار آن افراد را زیر نظر می گیرد، این الآن دارد چه کار می کند، آن الآن دارد چه کار می کند، این الآن می تواند؟ این الآن می تواند این را انجام بدهد یا نمی تواند انجام بدهد؟ این الآن قابلیت برای شهادت دارد یا ندارد؟ این الآن می تواند این مسئولیت و این مأموریت را انجام بدهد یا نه؟ یک دقیقه مطلب این طرف و آن طرف نمی شود، یک دقیقه مطلب به این کیفیت نمی شود.

عابس بن شبيب شاکری می آید خدمت سیدالشهداء علیه السلام حضرت می گویند نگهدار، الآن نرو. حر می آید خدمت سیدالشهداء حضرت می گویند برو؛ می گویند صبر کن؟ نه، حضرت اجازه می دهند برو چرا به او اجازه می دهند برو. بخاطر اینکه این نفسش نمی تواند این شرمندگی و خجالت در قبال اهل بیت سیدالشهداء را تحمل بکند، این نمی تواند ببیند، حضرت این را می دانند می گویند برو، لذا حر اوّلین کسی است که دارد می آید، اما آن یکی دارد می آید می بیند برادرش فوت کرده به شهادت رسیده می گوید من هم بروم؟ حضرت می گویند نه وایسا تو الآن نگاه به برادرت کردی احساسات آمده، صبر می کند وقتی که این قضیه برادر از دلش می رود کنار، بعد حضرت می گویند خب حالا برو. یک به یک اگر ما بخواهیم نگاه کنیم می بینیم در قضیه عاشورا منطق، منطق عقل است. نه داد است، نه بیداد است، نه فریاد است، نه عربده کشیده است، نه هر چرند و مزخرفی را گفتن است، نه به هر کیفیت مردم را به گریه در آوردن است و نه به هر کیفیت عزاداری کردن است، این حرفها را نداریم.

در مجلس مرحوم آقا آنطوری که ما یاد داریم خود ایشان آرام سینه می زدند نه تند نه تند، یک دفعه فلان نه، آرام قشنگ سینه می زدند و از آن حالت حزن و حالت نورانیت انسان با این کیفیت دیگر در نمی آمد برود در...، تند تند تند، چی چی چه خبر است؟ چیست؟ آرام. بعد وقتی که انسان...، خودتان نگاه کنید، خودتان نگاه کنید یک مجلس سیدالشهداء را به آن کیفیت برگزار کنید یک مجلس هم تق و توق و بزنی در سرتان و بشکنید و... مگر نیستند. می گویند یکی فلان جا می رود تا چیز می شود یک چیز برمی دارد نمی دانم می زند به سرش و خون و فلان... آقا چه چیزی است؟ اینها دیوانگی است، دیوانه، این حرفها چیست؟ عقل ندارد، عقل ندارد. شوخی ندارد قضیه، قضیه شوخی ندارد.

من چند روز پیش در طهران بودم در یک جایی، یک عده ای در آنجا بودند در یک بیمارستانی بودم دو سه تا از مسئولین آنجا آمده بودند یک سؤالی را از من کردند؛ گفتند: آقا نظر شما راجع به قمه زدن چیست؟ قمه زدن چه نظری دارید من گفتم من این مسأله را نه تأیید می کنم و نه رد می کنم، کاری به مطالب این و آن و غربی و چه غربی ها نظر می کنند و... من به این حرفها کاری ندارم، ما هر کاری بکنیم آنها ما را مشمول

عنايات خودشان قرار می‌دهند و ما نباید دین خودمان را براساس نگاه کردن آنها و نظر آنها قرار بدهیم. این‌ها را بنده اصلاً کاری ندارم، با توجه به اصل قضیه، قمه زدن از دیدگاه شرعی چه حکمی دارد؟ گفتم من نه تأیید می‌کنم و نه رد می‌کنم صورت مسأله را بیان می‌کنم خود شما ببینید اگر منطبق با این است اشکال ندارد اگر منطبق با آن است اشکال دارد.

گفتم: آنچه که در اسلام هست اضرار بر بدن حرام است، آنچه که در اسلام هست اضرار بر بدن حرام است انسان به بدن ضرر وارد کند. حتی یک خدشه هم شما نمی‌توانید وارد کنید، چرا؟ چون این خدشه‌ای را که وارد می‌کنید ضرر است، خب این میکروب می‌کشد، ضرری متوجه می‌شود و به همین مقدار حرام است، البته حرام هم مراتبی دارد دیگر نه اینکه حالا فرض کنید که مثل شرب خمر که نیست، حالا یا مثل زنا و این‌ها یا مثلاً غیبت و تهمت و فلان و این حرف‌ها نیست ولی این خب به حد خودش. یعنی از همین خدشه‌ای که شما وارد می‌کنید در روز قیامت در پرونده‌تان باید جواب بدهید. این منظور است که در فلان روز چرا چاقو را برداشتی؟ و چرا دستت را خون آوردی؟ باید بیایی جواب بدهی این منظور است. گفتم این یک اصل کلیست و این اصل عقلایی است انسان به بدن خودش نباید ضرری وارد بکند، مسأله خلاف است.

حالا بیایم راجع به این مسأله که آیا مسأله قمه زدن هم مشمول این قانون خواهد شد یا نه؟ گفتم اگر منظور صرف خون آوردن است، خون آوردن که اشکالی ندارد مگر خود شما نمی‌گویید هر شش ماه باید افراد چهارصد سی سی خون بدهند؟ چطور آن خون دادن ایراد ندارد؟ اما وقتی که حالا یک خون می‌آید ایراد دارد؟ اینکه چهارصد سی سی نیست صد سی سی هم نمی‌شود، فویش صدوپنجاه سی سی است، شما خودتان می‌گویید هر بدن سالم با این وزن و با این کیفیت و ناراحتی نداشته باشد، ناراحتی قلبی نداشته باشد، چه نداشته باشد و هموگلوبینش پایین نباشد، چه نباشد، چهارصد سی سی می‌تواند خون بدهد دیگر. خب این چطور اضرار بر بدن نیست اما قمه زدن اضرار است؟ این یکی.

از آن گذشته، اگر مسأله را بخواهیم براساس کلام قداماء - یا حتی همین جدیدها هم نسبت به این قضیه هستند - نگاه بکنیم، خب ما یکی از اقسام حجامتی که در طب قدیم داشتیم حتی در همین الآن، حجامت سر است دیگر. حجامت یک مسأله‌ای است که در اسلام بوده، در زمان ائمه بوده است، بر این مسأله هم تأکید شده، حالا گرچه امروزه بعضی‌ها مخالفت می‌کنند؛ البته دیگر کم‌کم مخالفت‌ها دارد فروکش می‌کند و خود آن افراد هم به فوائد این قضیه پی برده‌اند و متوجه شدند که مسأله جنبه دارویی دارد و جنبه درمانی دارد و حتی کیفیت ترکیب خونی که از پشت گرفته می‌شود با ترکیب خونی که از رگ گرفته می‌شود فرق می‌کند، از نظر تجزیه اجزاء متفاوت است و یک کتابی هم نوشته شده است یکی از دوستان به بنده داده، یکی از همکاران ایشان که خودشان تخصص خون دارد و اتفاقاً از مدافعین سرسخت همین حجامت هم هست و بر علیه این‌ها خلاصه هل من مبارز طلبیده و مطالب بسیار خوبی هم در آن کتاب گفته است. یک مسأله‌ای بوده متداول بوده دیگر و بسیاری از اطباء بنای درمانشان بر همین بوده، بوعلی اصلاً راجع به حجامت فصلی دارد، خب بوعلی

چشم‌بندی که نمی‌کرده با همین درمان می‌کرده، محمد بن زکریای رازی بر اساس این حجامت اصلاً فصل مفصلی دارد درمان می‌کرده، این‌ها طلسم و رمل و نخود که نمی‌انداختند، به همین کیفیت درمان می‌کردند.

گفتم یکی از حجامت‌ها، حجامت پشت است، یکی از حجامت‌ها، حجامت پا است، بسیاری از ناراحتی‌ها بواسطه حجامت پا، واریس این‌ها همه خوب می‌شود، یک حجامت هم حجامت سر داریم و این حجامت سر هم موارد مختلفی دارد منتهی افراد باید وارد باشند بسیاری از ناراحتی‌های دماغی و مغزی که از جمله آن‌ها می‌گرن هست، بواسطه حجامت سر بهبود پیدا می‌کند، یا لاقط قسمت اعظم آن‌ها خوب خواهد شد. الآن بعضی از دوستان بنده هستند حی و حاضر این‌ها می‌گرن داشتند تمام نقاط دنیا را گشتند و خوب نشدند، با حجامت سر خوب شدند، البته نه کامل ولی هشتاد درصد بهبود پیدا کردند، این که دیگر چشم‌بندی نیست.

پس روی این جهت که نمی‌توانیم بگوییم که...، بله یک حرف را می‌توانیم بزنیم که این قسم قمه زدن از نظر اصول بهداشتی شاید ایراد داشته باشد، حالا فرض کنید طرف سرش را استریل می‌کند، کمی بتادین می‌زند، آن دیگر مسأله بهداشتی‌اش هم حل می‌شود و ما هم تا به حال نشنیدیم در اینکه شخصی به یک ناراحتی مبتلا شده باشد. خب ما در همان زمان سفرهای عدیده‌ای به عراق رفتیم، در همان ایام عاشورا بودیم، این‌ها را دیدیم و خب نبوده، البته بعضی‌ها ضعفی پیدا می‌کنند، ولی التیام پیدا می‌کند.

گفتم علی‌کل حال ببینید، من حالا راجع به مسأله عشق و علاقه به امام حسین علیه‌السلام و فرض بکنید که این افراد با این کیفیت می‌خواهند خود را قدمی به آن مکتب و به آن مرام نزدیک کنند، که این برای خودش بحث و صحبت دارد، کار ندارم. ما به همین اصول امروزه، همین اصول عقلایی و بهداشتی و طبی، ما به این قضیه کار داریم، در عین حال بنده نه می‌گویم حرام است و نه می‌گویم حلال است، توصیه نمی‌کنم. این صورت مسأله و صورت قضیه هست؛ هر که این‌طور تشخیص می‌دهد... یا هر که آن‌طور تشخیص می‌دهد... الآن بسیاری از مراکز حجامت همین حجامت در سر می‌کنند، خب این با قمه زدن چه فرقی می‌کند؟ شاید بیشتر هم خون بگیرند، چه فرقی می‌کند؟ خیلی تشکر کرد و خیلی قانع شد.

ببینید ما یک اصول عقلایی داریم، اسلام این اصول عقلایی را تایید کرده، همان کسی که می‌گوید چاقو را ببخود به دست بزنی باید روز قیامت پاسخ بدهی، اگر شما در جایی باید 800 سی‌سی هم خون بدهی باید بدهی، برای اینکه نجات پیدا کنی، سلامتی پیدا کنی، اینجا اشکال ندارد، چرا؟ چون عقل اقتضا می‌کند، عقل می‌گوید باید در اینجا این کار را بکنی، آن جهت ندارد و اشکال دارد، این جهت دارد و بلاشکال است بلکه می‌شود گفت واجب است، اول عقل بعد اسلام، اول عقل بعد تشیع، اول عقل و بعد همه چیز، همه چیز، حیات، دین، تکامل همه این‌ها براساس چیست؟ براساس عقل است، مکتب عرفان این است.

ما این مطلب را دیشب عرض کردیم که در مرام مرحوم آقا این است که در مجالس باید فرد سخنران معمم باشد و افرادی که با مکتب مرحوم آقا آشنا هستند علّت و فلسفه این مطلب را می‌دانند چیست و اینکه

بنده عرض کردم به جهت این بود، گرچه بعضی از دوستان ما در مجالسی اینها صحبت می‌کنند، روضه می‌خوانند ولی اینها موارد استثنائی است که خود بنده گفتم، نه اینکه سر خود خدای ناکرده این کار را کرده باشند و اینها هم آمادگی برای هر تغییر و تحوّل را هم دارند، صحبت من این بود که من می‌بینم افرادی چه با نامه، چه مشافهه از بنده تقاضای فردی را می‌کنند، جلسه‌ای را می‌کنند و وقتی که به آنها می‌گویم منبری دعوت کنید باز اصرار می‌کنند که و که و که بیایند حتّی می‌گویند افرادی از خارج، می‌گویند آقا فلان، در محله ما یک فردی هست خوب صحبت می‌کند، خوب جوانها را جذب می‌کند آیا اجازه می‌دهید بیایند؟ می‌گویم نخیر فرد معمم بیاورید بروید از خارج بیاورید، ولی معمم باشد.

لذا در اینجا بنده خواستم این سوء تفاهم و این مسأله را که پیش آمده - که نسبت به بعضی از دوستان این قضیه سوء تفاهمی شده بود - در اینجا بگویم که اینها بر همان طبق مسیر مرحوم آقا جزء موارد استثنایی هستند که آن هم هر کسی نمی‌تواند تشخیص بدهد و همه خیال نکنند که آنها جزء موارد استثناء هستند، نه آن مورد استثناء و مورد استثناء برای جای خودش هست و طبق زمان خاص به خودش و جلسه خاص به خودش را دارد و بنا و اساس برای تشکیل مجالس به این کیفیت است که عرض کردم، به این نحو است. اگر این جور باشیم خب در راه هستیم اگر این جور نباشیم خب نیستیم، این طرف می‌کنیم، آن طرف می‌کنیم، مسأله را به یک کیفیت، یک جور دیگر بررسی می‌کنیم و هی به دنبال مطلب...، فوقش فرض کنید که یک فردی بیاید یک مقداری اصرار بکند خب من چه می‌گویم، می‌گویم خودتان می‌دانید دیگر، نهایت قضیه این است که خودتان می‌دانید، بعد چه می‌گویند؟ آقا اجازه دادند! مسأله این است، از این باب است.

امام علیه السلام در اینجا می‌خواهند این کیفیت نفوذ شیطان را در موارد انسان روشن کنند که چطوری شیطان می‌آید نفوذ پیدا می‌کند، چطوری می‌آید جلو. بارها در زمان مرحوم آقا به یاد می‌آید وقتی که می‌آمدند از ایشان سؤال می‌کردند آقا اجازه می‌فرمائید در منزلتان مجلس روضه بیندازیم؟ ایشان می‌فرمودند: نخیر. آقا اجازه می‌فرمائید پنج روز روضه بگیریم؟ ایشان می‌فرمودند: خودتان می‌دانید! و به بعضی‌ها خودشان می‌فرمودند: آقا شما در منزلتان یک دهه روضه بیندازید و این آقا و این آقا را دعوت کنید.

و افرادی که روضه می‌اندازند باید متوجّه باشند که چه مسأله‌ای را اینها اقدام کردند، روضه سیدالشهداء، مجالس ائمه علیهم السلام، اینها جایگاه خاص خودش را دارد نه اینکه در هر منزلی باز بشود اینجا روضه است. فردی که می‌خواهد در منزل خودش مجلس قرار بدهد باید به لوازم و شرائط این مجلس متعهّد باشد، باید آن مسائل لازم را بوجود بیاورد، باید آن منبری را که می‌آید و به آنجا دعوت می‌کند از او تقاضا کند، شرائط آمد و رفت را برای او فراهم کند، آقا ما روضه داریم شما بیا منبر برو! مگر اینجا خانه خاله است؟ آقا ما روضه داریم شما هم بیا ذکر مصیبت بخوان! این حرف‌ها یعنی چه؟ مرحوم آقا می‌فرمودند: اگر شما را برای مجلسی دعوت می‌کنند خودشان ماشین بیاورند شما را ببرند و بعد هم برسانند، نه اینکه آقا آنجا روضه است.

نمی‌دانم این قضیه را من خدمت رفقا گفتم یا نه ولی علی کلّ حال این قضیه در مشهد، یک سالی بود... حالا عیب ندارد بالاخره صحبت که به اینجا رسید از آن... امروز هم طبق وعده‌های جلسات قبل دیگر بعید می‌دانم که بتوانیم به دنبال مسأله و دنبال قضیه ادامه بدهیم، انشاءالله تا فرصت دیگر.

یک دهه در مشهد در منزل یکی از دوستان، همسایگان مرحوم آقا جلسه دهه عاشورا بود، مرحوم آقا فرمودند: فلانی شما صحبت کن. من راجع به این کلام حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام: النَّاسُ عَلَي دِينِ مُلُوكِهِمْ وَ الدِّينُ لِعِقِّ عَلَي أَلْسِنَتِهِمْ، يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ؛ فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ. که مردم به دین آن زعماء خودشان هستند، حکام خودشان هستند، هر چه آن‌ها بگویند این‌ها هم گوش می‌دهند، دین مثل یک آب دهانی می‌ماند که در دهان انسان است، زبان به هر طرف برود رطوبت دهان هم به همان طرف می‌رود، یک مقداری زیاد بشود انسان، يَحُوطُونَ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ؛ فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ، یک مقداری بلا، امتحان، شدت، شدائد، تضییقات بخواهد برای افراد پیدا بشود فوری رها می‌کنند و دنبال کسب و کارشان می‌روند، دنبال برنامه‌های خودشان می‌روند، دنبال افکار و دنبال آن طریق می‌روند. يَحُوطُونَ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ؛ فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ، ما در آن دهه راجع به این قضیه صحبت می‌کردیم.

چند روز مرحوم آقا، دو سه روز نمی‌آمدند، اتفاقاً یک روزش را آمدند، یعنی چند روزش را آمدند از جمله آن روزی که مورد نظر است من در آن مجلس به رفقا گفتم چون امروز آقا در اینجا تشریف دارند من این را می‌گویم جلوی ایشان، نگویند پشت سر گفتمی‌ها، چشم پدرت را دور دیدی، هر چه دلت خواست به ما بگویی، نه خود ایشان هم اینجا هستند، گفتم که ما بیاییم نسبت به خودمان نگاه کنیم، نسبت به خودمان، همین ما حالا به بقیه کار نداریم، ما که خودمان را گل سرسبد همه این عالم بشریت می‌دانیم، ما که خودمان را سالک می‌دانیم، ما که خودمان را دنباله رو امام می‌دانیم، ما که خودمان را عارف می‌دانیم، حالا عارف که خب بنده...، ما که خودمان را دیگر تافته جدا بافته از همه خلایق می‌دانیم، ما ها بیاییم راجع به خودمان...

گفتم دو سال پیش در همین تهران یک روز منزل یکی از رفقا که همان شخص هم پای منبر حضور داشت، از تهران آمده بود مشهد و همان شخص هم در آنجا بود، گفتم منزل یکی از آن‌ها که خیابان تهران نو بود - بله دیگر همان خیابانی که از میدان امام حسین می‌رود به... در منزلش در آنجا مجلس روضه بود. ما هم تنها بودیم از مشهد آمده بودیم، منزل ما در همان وقت در همین پیچ شمیران بود، من هم شب در آنجا تنها بودم، باران هم می‌آمد، از شب باران می‌آمد، منتظر بودم که صبح... خب از ما خواستند که در این مجلس شرکت کنیم، ما آن ایامی که تهران می‌آمدیم برای رفقا و برای دوستان صحبت می‌کردیم، از ما خواستند که ما هم در آن مجلس شرکت کنیم. صبح شد ما هم آمدیم از منزل بیرون هر چه صبر کردیم دیدیم نه، کسی دنبال ما نیامد، دیگر خودمان سرمان را انداختیم پایین مثل بچه خوب آمدیم بیرون، نه چتر داشتیم نه... آمدیم تا سر خیابان، منتظر تاکسی شدیم، هر چه ایستادیم صبح بود ماشین نبود، اگر هم کسی می‌آمد خب با بذل عنایتی که

این دوره و زمانه دیگر نسبت به ماها هست، کسی دیگر توجه نمی‌کرد. الان هم که دیگر از آن زمان بهتر هم شده، من می‌گویم در زمان سابق می‌آمدند پیاده می‌شدند، آدم کروات و آدم چیز و... پیاده می‌شدند در ماشین را برای ما باز می‌کردند، ما را اصرار می‌کردند بعد هم موقعی که پیاده می‌شدیم، ما را می‌رساندند خودشان در را باز می‌کردند دیگر الآن هم بله تقریباً مثل همان موقع هست! علی کل حال، این‌ها دیگر تفنّات هست.

ما آمدیم در آنجا تقریباً بیست دقیقه زیر باران ایستادیم، که این عبای من عبای قهوه‌ای بود مثل همین بود آن عبا خیس شد. دیدیم نه مثل این که یک مقداری هم باید پیاده تشریف ببریم، آمدیم آمدیم همین‌طور پیاده از پیچ شمیران آمدیم تا آن تقاطعی که بود، پل دارد، نمی‌دانم اسمش چیست، تا آنجا ما همین‌طوری در باران آمدیم که این قبایمان هم خیس شد یعنی از عبا رفت در قبا و قبایمان خیس شد، هنوز پیراهنمان مانده بود. باز آنجا یک ربعی منتظر تا کسی شدیم آنجا هم نبود، دیگر هیچ تتمه لباسمان هم خیس شد. شاید اگر روز جمعه‌ای بود یک غسلی انجام می‌شد، واقعاً لباس زیرم خیس شد یعنی عبا و قبا و لباس زیرم خیس بود، خیس، آب می‌چکید یعنی اینکه آب می‌آمد. بعد از آنجا باز دیدیم ماشین پیدا نمی‌شود، بذل توجه مردم نسبت به ما خیلی زیاد است باید تتمه‌اش را پیاده برویم آمدیم تا میدان امام حسین علیه‌السلام، میدان امام حسین علیه‌السلام که ایستادیم یکی دلش بحال ما سوخت و ما را آورد تا همان جا؛ و آن یک تکه راه بالا را هم پیاده رفتیم، هیچی دیگر قشنگ انگار زیر یک دوش، یک آبشار واقع شده‌ایم، رفتیم آنجا. خب وقتی که در یک همچنین وضعی برسیم مجلس تمام شده، دیگر مجلس تمام شده بود که ما رسیدیم، حالا همین که نشستیم دیدیم یکی به ما این‌جوری نگاه می‌کند، یکی به ما آن‌جوری نگاه می‌کند، یکی به ما می‌گوید آقا ما را سر کار گذاشتی؟ ما هیچی نگفتیم، آن یکی می‌گفت آقا ما یک ساعت منتظر شما هستیم، ما باز هیچی نگفتیم، یکی می‌گفت آقا خب یک خرده زودتر راه می‌افتادید، (می‌فرمایید از دیشب راه بیفتیم؟) هیچی نگفتیم، وقتی که خوب آقایان همه صحبت‌هایشان را کردند و اینها رو کردم به آن که بغل من بود گفتم شما کی از خانه‌تان راه افتادید آمدید؟ گفت ساعت فلان، گفتم من نیم ساعت از شما زودتر راه افتادم، رو کردم به آن آقا گفتم شما کی از منزلتان راه افتادید؟ گفت ساعت فلان، گفتم من بیست دقیقه از شما زودتر راه افتادم. رو کردم به آن...، بعد شروع کردم به آن‌ها این حرف را زدن، گفتم من برای آمدن از شما چیزی را مطالبه کردم؟ چیزی مطالبه نکردم، رفیقیم، آمدیم می‌آییم در اینجا، می‌آییم می‌رویم، گفتم چند نفر از شما ماشین داشتند؟ چند نفر از شما تاکسی گرفتند آمدند؟ آقای صاحب خانه که داری به بنده اعتراض می‌کنی، مگر شما ماشین ندارید؟ شما فکر این را نکردید که بنده وسیله ندارم؟ بنده چطور می‌توانم بلند شوم بیایم در اینجا؟ بنده ساعت فلان از منزل راه افتادم الآن هم رسیدم، آن هم [با این وضع] این هم پیراهنم نگاه کنید، ببینید به چه...، حالا ما حرف نزدیم شما دیگر چرا دارید اعتراض می‌کنید؟

گفتم من که می‌خواستم بیایم اینجا می‌خواستم راجع به این قضیه صحبت کنم، به آن‌ها گفتم: که ما هر کدام یک مرتبه‌ای داریم، یک منزله‌ای داریم. خب، حالا عملاً خود رفقا مطلب را دریافتند، بعد مرحوم آقا

نشسته بودند، این قضیه در مشهد...، گفتم که حالا یک قضیه از خود ایشان نقل کنم که ایشان در اینجا نشسته‌اند.

گفتم در زمان سابق جلسات روزهای جمعه، جلسات سیار و در منازل بود، بعد منتقل شد به مسجد قائم که تقریباً از سه ساعت به ظهر در مسجد قائم جلسه تشکیل می‌شد و دیگر موقع ظهر تمام می‌شد و ایشان هم نماز می‌خواندند و می‌آمدند. ولی قبلاً در منازل بود، در آن موقع منزل در همان احمدیه دولاب، خیابان آهنگ بود؛ که فاصله منزل تا محلی که تردد ماشین باشد شاید حدود یک کیلومتر بیشتر بود. یک کیلومتر می‌بایستی پیاده طی بشود تا اینکه به محلی برسی که آنجا آسفالت باشد و ماشین رفت و آمد داشته باشد و مرحوم آقا هر روز تا مسجد قائم این فاصله را می‌رفتند و می‌آمدند.

روز جمعه‌ای بود، دقیقاً یادم هست، بیست و هشت صفر بود و در میدان امام حسین علیه‌السلام یکی از مسجدی‌ها از ایشان تقاضا کرده بود که روز جمعه را به جای صبح نزدیک ظهر قرار بدهند که در همان جا هم نماز خوانده بشود و اطعام هم در همان جا بشود و ایشان قبول کرده بودند، پذیرفته بودند آن موقع من سنم حدود هشت سال، نه سال بیشتر نبود. حدود ساعت نه از منزل حرکت کردیم آمدیم تا رسیدیم به خیابان شهباز، یعنی از منزل همین‌طور آمدیم بالا وسیله نبود آمدیم تا رسیدیم به آن خیابان شهباز، در آنجا به اتفاق اخوان و برادرانمان با مرحوم آقا کنار خیابان ایستادیم، نیم ساعت یادم هست دقیقاً ما منتظر تاکسی شدیم و ماشین پیدا نشد، نیم ساعت با اینکه خب یک مسیر مستقیم بوده، خیابان شهباز تا آنجا، نیم ساعت منتظر شدیم.

مرحوم آقا رو کردند به ما، ایشان خیلی در بیان مطالب و کیفیت توجیه راه خیلی نظر داشتند، اصلاً در همان موقع مطالب را می‌گفتند، به مقدار فهم خودمان، در هر سینی به مقدار ادراک خودمان، برای توجیه قضیه و برای تثبیت راه و تثبیت طریق. این‌طور نبود که با ما صحبت نکنند، ما را در جریان می‌گذاشتند، در جریان مطالب، در همان محدوده فکری خودمان ما را توجیه می‌کردند، ما را راهنمایی می‌کردند، گفتند بچه‌ها می‌خواهم یک چیزی به شما بگویم، عین عبارتشان، ایشان هم در همان جا داشتند گوش می‌دادند، منتهی سرشان را انداخته بودند پائین، حالا ما هر چه دلمان می‌خواست می‌گفتم دیگر.

گفتم ایشان رو کردند به ما گفتند بچه‌ها یک چیزی می‌خواهم به شما بگویم ما که داریم این جلسه را می‌رویم آیا قصد دنیائی داریم از این جلسه یا نه؟ خب گفتیم: نه جلسه است دیگر، جلسه و شما می‌روید و می‌خواهید صحبت کنید و چه کنید و فلان کنید این‌ها، چیزی مطالبه می‌کنیم؟ نه. ایشان اهل این حرف‌ها نبودند، ایشان اهل این مسائل نبودند، مراشان تا آخر عمر اصلاً در اینگونه مطالب نبود، در اینگونه خصوصیات نبود. الآن روضه سیدالشهداء را نشان می‌دهند و در کنارش یک مشت کتاب به افراد ارائه می‌دهند برای تبلیغ و برای این مسائل و این‌ها، ایشان می‌فرمودند بعضی از این کتابهایی را که ما چاپ می‌کنیم پولش را من خودم می‌پردازم. التفات کردید! خودم می‌پردازم، از جیب خودم می‌پردازم. علی کل حال خب خوشا به

حالشان دیگر آن‌ها راهی داشتند و...

گفتیم نه، گفتند: شما این اهتمام مردم را به اقامه مجالس، به اقامه شعائر، به مجلس گرفتن و... ببینید، مجلس تشکیل می‌دهند، آقا را هم دعوت می‌کنند بیاید صحبت کند یک ماشین نمی‌فرستند این آقا را حداقل از منزلش به آنجا بیاورد، ما باید این مقدار راه بپاییم و بعد در اینجا نیم ساعت معطل بشویم و ماشین پیدا نکنیم. این‌ها را نه از باب اینکه مثلاً در دلشان... نه می‌خواستند به ما بفهمانند که بدانید دنیا چه خبر است، که فردا توی سید محسن که به وضعیتی خاصی خواهی رسید، تو که فردا به این موقعیتی خواهی رسید بدانی که در چه موقعیتی هستی و حال و هوا به چه نحو است، مبدا دنیا بیاید گولت بزند، مبدا اوضاع بیاید تو را دستخوش همان مهالکی قرار بدهد که دیگران را قرار داد، حواست جمع باشد.

گفتند ما الان نیم ساعت در اینجا منتظر ماشین هستیم و ماشین نیست، بعد ساعتشان را درآوردند و گفتند ما پنج دقیقه دیگر می‌ایستیم اگر ماشین پیدا شد شد و الاً برمی‌گردیم در منزل، اتفاقاً در همان پنج دقیقه هم پیدا شد و رفتیم.

گفتم ببینید: این میزان است برای الدین لعق علی السبیه می‌گردند، می‌چرخند. اما آن مطالبی را که آن‌ها بیان کردند و حقایقی که گفتند برای امروز ما بدرد می‌خورد رفقا، هر کسی در جای خودش و در موقعیت خودش... بیان کردند تا این که امروز ما به کار ببندیم، امروز از آن استفاده کنیم، امروز این را از آن نتیجه بگیریم. حالتی که در مجالس ائمه برای انسان عارض می‌شود آن حالت معنویتش بدرد می‌خورد، کم و زیاد بودن جمعیت یعنی چه؟ مردم زیاد بیایند مردم کم بیایند...

و بنده الان در اینجا از این موقعیت و از این وضعیت استفاده کنم و این مطلب را خدمت رفقا بگویم؛ خیلی از رفقا هستند از دوستان هستند در مجالس متعدد مثلاً در اعیاد، در وفیات - حالا خب البته زیارت حضرت معصومه سلام الله علیها آن جای خود دارد - ولی خب می‌آیند فرض بکنید در قم مگر در هر شهری در هر جایی مگر صبح مجلس نیست؟ چه فرق می‌کند؟ مجلس اینجا با مجلس قم چه فرقی می‌کند؟ اگر قرار بر این باشد که موقعیت برای تقرب به امام و استفاده، مسأله مطرح باشد که خب آن امام، دیگر قم و تهران و کرج و شیراز و اصفهان و ایران و غیر از ایران ندارد، در همه جا هست، اگر قرار باشد برای مطلب دیگر است آن وقت دیگر در آنجا باید ببینیم که چقدر گرفتیم و چقدر از دست دادیم. هر کسی در جای خودش، هر کسی در موقع خودش، در وضعیت خودش، در آن شهر خودش مجلس صبح قرار بدهد، مجلس روزه، مجلس عید، مجلس امام علیه السلام، در آن مجلس شرکت کند و بعد خواهد یافت، آن روحانیت مجلس... آقا کی آمد؟ آقا کی نیامد؟ اداره که نیست، هر کس دلش می‌خواهد برود. خود بنده در یک وقت حال ندارم در یک مجلس بروم نمی‌روم. رفقا می‌دانند، بعضی رفقا، پنج روز روزه می‌گیرند، ده روز می‌گیرند، من دو روزش را شرکت می‌کنم، سه روزش را شرکت می‌کنم، نمی‌روم. حال ندارم نمی‌روم، هر کسی حال دارد می‌رود، حال ندارد نمی‌رود، اقتضاء می‌کند می‌رود، آقا شما نیامدید آقا شما آمدید، این‌ها همه می‌آید آن واقعیت و آن

معنویت را می‌گیرد به جای آن چیزهای دیگری را قرار می‌دهد، چیزهای دیگری که به درد ما نمی‌خورد. دیگر به درد ما نمی‌خورد حالا همه‌جا از این مسائل هست هر کسی هم خب آن بهره خودش را می‌گیرد. التفات کردید! گفت ره چنان رو که رهروان رفتند. به این طریق رفتند و به این طریق استفاده کردند.

وقتی که مرحوم آقا مجلس روزهای اعیاد و وفیات را در تهران تشکیل دادند می‌دانید چند نفر در آن مجلس شرکت کردند؟ اولین مجلس اعیاد و وفیاتی که ایشان در تهران تشکیل دادند در آن منزلی که در پیچ شمیران بودیم، در آن روز اول چهار نفر آمدند، غیر از ما که می‌شدیم با مرحوم آقا هفت هشت نفر و عموی ما قرار بود منبر برود رو کرد به آقا گفت آقا داداش بروم منبر؟ ایشان گفتند: بفرمایید. گفتند: برای که بروم؟ قشنگ یادم هست. گفتند خب برای ما بروید. التفات کردید! برای که بروم یعنی چه؟ آن وقت دیگر معلوم می‌شود دیگر به کجا می‌رسد قضیه‌ها. بین آن مجلس سه و چهار نفر و بین آن مجلس مشهد که در کوچه می‌نشستند و از آقا تقاضا می‌کردند که یک طبقه بالا بسازند، برای آقا هر دو یکسان بود. هیچ تفاوتی نداشت هر دو یکی بود. اگر غیر از این باشد از کیسه رفته است.

انشاءالله امیدواریم خداوند ما را تایید کند و در راه خودش که همان راه بزرگان و راه اولیاء خودش هست ما را ثابت بدارد و آنچه را که مورد توجه و نظر اوست خداوند ما را به آن توفیق بدهد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد